

مجلۀ فکاهی

مُلانصرالدین



سال نخست- شمارۀ دوازدهم
شهریور ماه ۹۸



مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین، ارگانِ خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین

www.mollanasroddin-magazine.ir

این نشریه‌ای تک نفره است. یعنی همهٔ کارهای آن، اعم از نوشته و کارتون و کاریکاتور و ساخت رویه‌های نخست و پایانی، همه به دستِ حیدر سهیلی اصفهانی به انجام می‌رسد.



اندر حکایتِ بیرون انداختن ترامپ السلطنه مر بولتون البواتله را

به خامهٔ اشعرالشعرای یخته دل

آن گونه که در اخبار چند ماه پیشین آمد، حاکم ینکه دنیا، ترامپ السلطنه در فکر شد که چگونه چو منی، این بولتون البواتله را همچون خار مغیلان بر پای خود خلیده و چون شمشیری از وقاحت بر سینهٔ دریدهٔ خود نگه داشته‌ام و پند بزرگان را وقعی ننهاده‌ام که گفته‌اند:

بیت

اگر ابلهی را بشد ابلهی در کنار
شود حال و روزش چنان شام تار
و گر تیره‌روزی بود یار غار
کند زندگانی وی خوار و زار

چنین شد که ترامپ السلطنه شب و روز نداشت. روزی نبود که آن بولتون البواتلهٔ ابله، دردسری تازه برای حاکم ینکه دنیا فراهم نیاورد و تیرگی تازه‌ای در طالعش پدیدار نکند.

بیت

یکی روز می‌گفتش ای شاه پیر
بیا تا که در چین و ماچین شویم
به جنگی نمایان و پر خون و آب
بر آن کشور دون، دو صد کین بریم
دگر روز، می‌گفتش ای شاه زر
ز ایران خبر آمده، بی‌خبر!
در آن جا به رزم کسان می‌روند
و گویند بر ما که اینها خرند

پس از چندی، حاکم ینکه دنیا را فکری در رسید که مباد این ابله دهان گشاد، بر ما پالان هموار کرده و متاع خود بر آن فراهم آورده و ما را به هر سوی می‌تازاند که

بیت

خری بارکش، بار دیگر برد
چه داند که خار است یا زر برد
اگر باشد او را بر آن اگهی
نشیند به جایش چو سرو سهی

چنان شد که ترامپ‌السلطنه، فی الفور با آب زر بر رقعه‌ای ابریشمی فرمان نوشت تا بولتون البواتلهٔ ابله را پالانی سترک بر پشت و لگامی گران بر آن پوزهٔ بی‌چفت و بستش نهاده، به طویلهٔ همایونی برند و همان جا ببندند تا حیلت‌های پرکین خود را بر قومی چون خود، از میان چارپایان و ماکیان و خران در کار آورد و بگذارد تا شاه پیر، دمی آسوده و بی‌غوغا بیاساید.

بیت

آسایش دو گیتی، آن است ای برادر
کز دست هر الاغی آرام باش و راحت
گر ابلهی نبینی، بسیار خوب و بهتر
باشی قوی و پردل، آرام و با متانت



اخبار داخله

اجرای کنکور به مافیای کنکور سپرده می‌شود

به گزارش خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین، ممکن است اجرای کنکور، کلا به مافیای کنکور سپرده شود. خبرنگار ما، به نقل از مقامی با مسئولیت وجدانی که وجدانا خواستار افشا نشدن نامش شد، گزارش داد: « به سبب تجربیات عمیق و گستردهٔ مافیای کنکور، مقرر شده است که اجرای کنکور را هم به همین مافیای کنکور بسپاریم تا خدای نکرده تناقضی میان قول و عمل دیده نشود.»

به گزارش خبرنگار ما، این مقام که الهی مرض بگیره بس که سفارش کرد اسمش را نگیم، تاکید کرد: «فعلا که هم زدن مخ بچه‌ها و هم کتاب‌های کمک آموزشی و هم آموزگاران و مربیان و تقریبا همه چیز کنکور، دست مافیای کنکوره... فقط مونده این امتحان کذایی که ظاهرا، در اختیار سازمان سنجشه... خب چه کاریه! اجرای کنکور را هم می‌سپاریم دست خودشون، خودمون می‌ریم استراحت مطلق!»

بانک مرکزی مجددا تحریم شد

به گزارش خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین، دونالد ترامپ دستور داد بانک مرکزی ایران دوباره تحریم شود.

خبرنگار ما در این باره طی تماسی تلفنی با پمپئو وزیر امور خارجهٔ آمریکا، از او علت تحریم مجدد بانک مرکزی ایران را پرسید. او پاسخ داد:

«خب راستش ما بانک مرکزی ایران را فقط یک بار تحریم کرده بودیم. خود شما ایرانی‌ها ضرب‌المثل دارین که می‌گه: تا سه نشه، بازی نشه! پس هر کدام از موارد تحریمی را می‌توان تا سه بار دوباره تحریم کرد.»

خبرنگار ما گفت:«خیلی وقته سه شده، پس چرا هنوز بازی نشه!؟» پمپئو گفت: « هان...!؟»

خبرنگارمان، در این باره، تماسی با بولتون گرفت. او پس از چند بار تماس بلاخره جواب داد: «برید گم شین! مگه نمی‌بینین حال و روزمو!» و قطع کرد...

خبرنگار ما زیر لب زمزمه کرد: «بی‌اعصاب!»

یهو یاد کی افتاد؟ آهان! برایان هوک..!

«سلام آقای برایان هوک! چرا دوباره، بانک مرکزی ایران را تحریم کردین؟» او پاسخ داد:«هیچی عمو دونالد عصبانی بود و در عین حال، دوست نداشت با ایران بجنگه... فقط داد می‌زد که تحریمشون کنین! هر چی من و بقیه التماس کردیم که همه چیز اینها دیگه تحریمه! حتی بچه‌های ما، دیگه با بچه‌هاشون بازی نمی‌کنن... اما عمو دونالد گفت: دوباره تحریمشون کنین. قرار شد لیست تحریم‌های ایران را بذاریم جلوی خودمون، دوباره از اول، مجدد تحریم کنیم. اولِ لیست هم بانک مرکزی بود. اگه یادت باشه، همون اول، بانک مرکزی رو تحریم کردیم. دوباره بانک مرکزی تحریم شد.»

خبرنگار ما پرسید: « خب اگه دوباره لیستتون تموم شد، چی؟»

برایان هوک پاسخ داد: «سه باره تحریم می‌کنیم. وقتی لیست تحریم تموم شد، سه باره برمی‌گردیم از اول، برای سومین بار، بانک مرکزی تحریم می‌شه!»

خبرنگار ما پرسید: «خب این چه فایده‌ای داره؟»

برایان هوک پاسخ داد: «برای شما هیچ فرقی نداره! نه فایده و نه ضرر! اما یک فایده برای ما داره و اون حفظ شغل ماست.»

خبرنگار ما در پایان تاکید کرد: «اُزگُل!»



در راهِ مبارزه با اختلاس، کارگران هپکو کتک خوردند

به گزارش خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین، عده‌ای از کارگران هپکو که بی‌اعتنا به بزرگی معضلِ اختلاس، به پرداخت نشدن حقوق سرماهشان اعتراض داشتند، در معرض ضرب و شتم قرار گرفتند.

یکی از مقام‌های دارای مسئولیت اخلاقی که به حقِ پنج تن آل عبا، خبرنگار ما را قسم داد که نامش ذکر نشود، تاکید کرد: «این کارگران، برای پشیز حقوق سر ماهِ خود اعتراض کردند، بی‌اعتنا به این که ما در حال مبارزه با اختلاس‌های چند میلیاردی ناشی از بکس‌باد آقازاده‌ها، در برابر تحریم‌های ظلمانه بودیم. اصلا هم اعصاب معصاب نداریم، به پیغمبر! آخه خداییش، زشت نیست، شأن و جایگاه نیروی انتظامی تا این حد پایین بیاید که برای یک میلیون تومان حقوق سر ماه، اقدام به شورش کنند؟»

او در پایان از خبرنگار ما خواست که به این قبیل کارگران بی‌کلاس هشدار دهد، وقتی نیروی انتظامی و امنیتی، در حال مبارزه با کله‌گنده‌های فساد چند صد میلیاردی هستند، با این قبیل درخواست‌های دوازی وقت ارزشمند ما را تلف نکنند.»



سوئیس قصد ایجاد کانال دارو با ایران دارد، اما چه فایده!

به گزارش خبرنگار فکاهیِ ملانصرالدین، در پی بازداشتِ عده‌ای فعالان دارویی در تهران، سوئیس اعلام کرد: می‌خواهد کانال دارو برای ایران باز کند.

خبرنگار ما در این باره گزارش داد: یکی از فعالان دارویی که قسم حضرت عباسم داد که اسمش را به کسی نگم، در این باره گفت: «حقتونه که دوا درمون ندارین! ما قبلا برای آوردن دارو همه چیز را دور می‌زدیم. یعنی همه را... اولش که تحریم‌ها را دور می‌زدیم، بعد آمریکا را دور می‌زدیم، همین جور دور می‌زدیم، دور می‌زدیم، دور می‌زدیم تا دارو به دست مردم برسه و نیازی به اجنوی نداشته باشیم.»

خبرنگار ما تاکید کرد: «اولا اون اجنبیه و نه اجنوی، دوم، آخه مرد حسابی شما که همه را دور می‌زدین از جمله دولت و نظام را..!»

فعال دارویی پاسخ داد: «خب همینه دیگه! فک کردی



دور زدن تحریم‌ها آسونه!؟ ما باید همه را دور می‌زدیم تا تحریم‌ها دور زده بشه! دورش خیلی بزرگه! آمریکا و اروپا را باید دور بزنیم، بعد دولت ایران، شخص نظام و رهبری و حفاظت اطلاعات سپاه و وزارت اطلاعات و دست آخر خود مریض‌ها را ... خیال کردی دور زدن تحریم‌ها آسونه... همین جور گوتره‌ای!؟ البته دور زدن آخری خیلی سخت‌تره، چون وظیفه اصلی ما دور زدن خود مریض‌ها بود. دور زدنِ تحریم‌ها کار دیگرون بود... ما کار سخت را انجام می‌دادیم. می‌دونی چرا؟ چون برای این کار ما باید از وجدانمون مایه می‌زاشتیم.»

خبرنگار ما در پایان پرسید: «خب این چه ربطی به کانال دارویی سوئیسی‌ها داره!؟»

یارو پاسخ داد: «خب فرقش اینه که اولا، این‌ها مشتی مسیحی لادین هستن که اصلا به انقلاب و راه امام و اصول جمهوری اسلامی پایبند نیستند و اعتقادی ندارن، اما ما خیر شکممون داریم! دوم، اصلا کل حال ماجرا دور زندن تحریم‌هاست. اگه سوئیس مستقیم به ما دارو بده که فایده نداره... هم آمریکا می‌دونه و هم اروپا و بعد ما اصلا نه مشتی تو دهن یاوه‌گوی کسی زدیم و نه هیچی! سوما! سوما! وقتی تحریم‌ها دور زده نشه، چه سودی داره؟ ها!؟ فایده‌اش چیه؟ هیچی واسه هیچکی نمی‌ماسه... افتاد!؟»





در این شماره هم در خدمت جناب دکتر الاغ خر نژاد، فوق تخصص «غیره و ذلک» هستیم.

جناب دکتر خرنژاد، خواستم در این هفته دربارهٔ حقوق بشر با شما صحبت کنم.

-دکتر: حقوق بشر!؟ از این مسخره‌تر پیدا نکردی؟

-چطور مگه؟

-دکتر: چطور مگه!؟ اصلا بی‌معنی‌تر از این هم شما سراغ دارید؟ شما کافی است به طویله بروید و حقوقی را که خران دربارهٔ هم رعایت می‌کنند، ببینید... همه کنار هم، حتی یک وجب بیشتر از حد و حدود هم جا نمی‌خواهند. اگر یونجه‌ای بریزند، همه با هم می‌خوریم و از حلق یکدیگر بیرون نمی‌کشیم. اگر غذا تمام شد و گرسنه باشیم، با هم فریاد می‌زنیم. یعنی حق همه را درخواست می‌کنیم. اما شما آدم‌ها، همیشه، برایتان مهم است که حقوق کدام دسته از بشر و به چه بهانه‌ای و چرا، نقض شده است. حقوق مخالف یا دشمن باشد که به جهنم! اگر حقوق دوستتان باشد، هر قدر هم عوضی، فریاد سر می‌دهید و مطالبه می‌کنید. در یمن، در سوریه، در عراق و در همه جا، هر وقت حقی از دوستانتان خوردند، فریاد می‌زنید. اگر دشمنتان را نابود کردند، لذت می‌برید و می‌خندید. کاری به هیچ جریانی ندارم، همه همین طورید! هم خودتان، هم طرف مقابل..!

-خب باید چه کرد؟

-دکتر: شما عمرا بتوانید از حقوق بشر دفاع کنید. ببینید! بگذارید راحت به شما بگویم. شما نوع بشر عدالت طلب نیستید. اتفاقا برخلاف عقایدتان، شما



به هیچ وجه در پی عدالت نیستید. از راستگویی متنفرید. از برادری و برابری حالتان به هم می‌خورد. دنبال راه راست و چیزهایی از این قبیل نیستید. یک چیز در میان همهٔ شما مشترک است: منافع! اگر از حقوق دیگران دفاع می‌کنید، به خاطر این است که حقوق آنان در زمرهٔ منافع شما نیست. لذا با کلاس می‌شوید و درخواست منافع دیگران را می‌کنید. می‌دانید چرا؟

-نه!

-چون، در پی منفعت دیگری هستید. با کلاس و فهمیده جلوه کردن! آدم جماعت عاشق این بازی‌هاست. چیزی بگوید تا همه بگویند به به چه با حال، چه باکلاس! همین عقاید و ایده ئولوژی‌های ریز و درشتتان را می‌بینید. وقتی مد می‌شود، همه دنبالش می‌افتید. در راه این عقیده هر غلطی دلتان خواست می‌کنید. بعد مد عوض می‌شود و عقیدهٔ جدید می‌آید. چه اتفاقی می‌افتد؟ اول از همه خودتان، شروع به انتقاد می‌کنید: واقعا چرا دیگران این کار یا آن کار را کردند. آیا برایتان مهم است که آن زمان خودتان یا پدرتان هم داشت همین غلط را می‌کرد؟ البته که نه! چون شما حالا با کلاس شده‌اید. شما بی‌گناه بودید و گوشه‌ای، نگاه تاریخی می‌انداختید. گاهی وقتی منصفانه نگاه می‌کنم، می‌بینم جلادها و جنایتکاران از خیلی از این با کلاس‌ها بهترند. اقلا هر چه هستند، خودشان هستند.

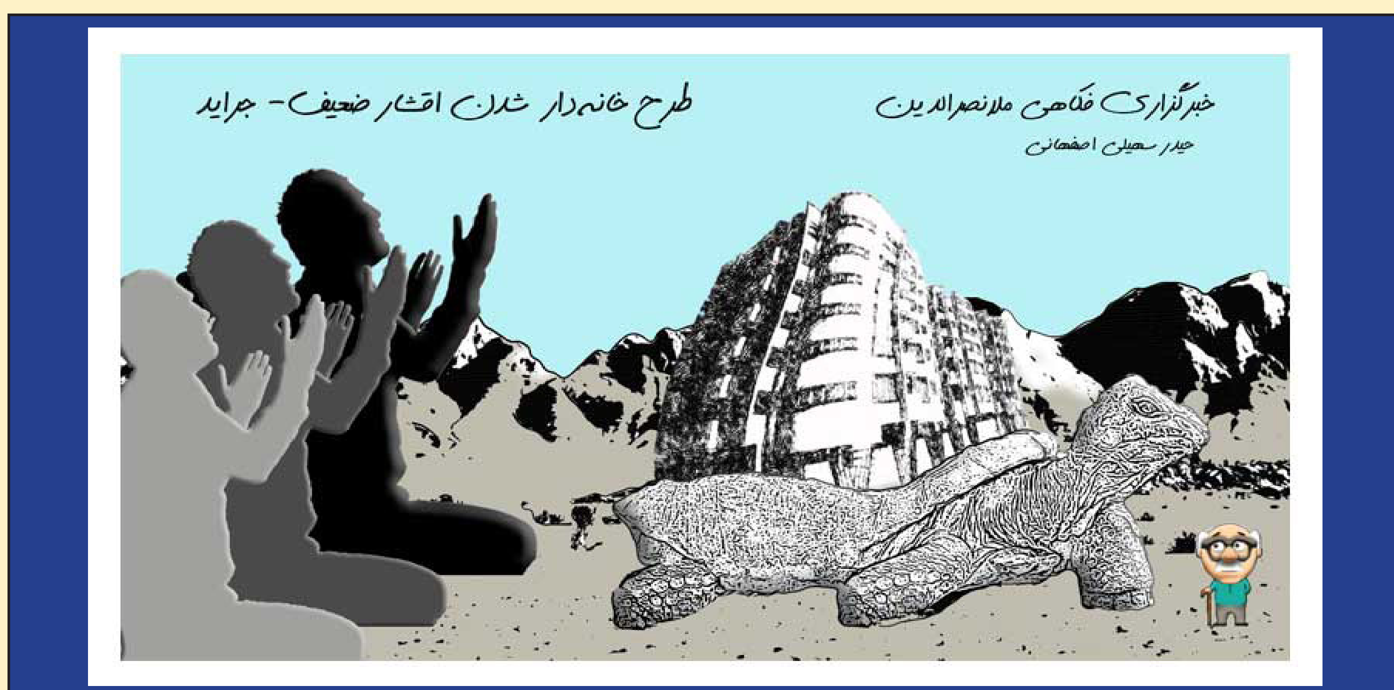
-استاد، پیشنها شما چیه؟

-دکتر: پیشنهاد من فقط یک کلام است. ای آدم‌ها، لطفا راست بگویید. دروغ را کنار بگذارید. حتی اگر خیلی شیک و مجلسی باشد. اگر منفعت شما چیز مشخصی است، رسما بگویید و دنبال منفعتتان باشید. چرا این همه آسمان و ریسمان می‌بافید؟ این همه ایده‌ئولوژی و عقیده برای چیست؟ برای ماست‌مالی گندبازی‌هایتان! مگر این طور نیست؟

-استاد این قدر بی‌انصاف نباشید. ما جریان‌هایی داریم که حق طلبند...

-دکتر: چرا اسمش را می‌گذارید حق طلبی؟ خب چرا اسم بسیار بهتری که دارید استفاده نمی‌کنید؟ منفعت‌طلبی! حتی اگر جنبش رهایی بخش هم باشد، قصد دارد منافع خود را به دست بیاورد. طرف مقابل هم در پی منافع خویش است. یک طرف می‌گوید طبق فلان کتاب آسمانی، این تکه از زمین مال ماست. اسمش را هم می‌گذارد حق! طرف مقابل، ممکن است منطقی باشد و بگوید ما در این سرزمین زندگی می‌کردیم، اما باز هم معتقد است که آن حق اوست. همین بحث‌ها، برایتان کلی مشکل درست کرده است. این همه جفنگیات که عمرا ما خرها باور کنیم، زندگی شما را تشکیل داده است. اگر به جای این همه بحث بی‌نتیجه بگویید: این سرزمین مال ماست و منفعت ما اقتضا می‌کند که برای پس گرفتن یا پاسداریش بجنگیم، کلی از مشکلاتتان حل می‌شود. چون دست کم، در جایی می‌فهمید که برای حفظ یا استرداد حقتان بی‌هوده هزینهٔ سنگین می‌دهید. فعلا سازش می‌کنید تا فرصتی دیگر... این برای انعطاف پذیری شما هم بهتر است. اما وقتی می‌گوید حق، حقوق بشر، کار دشوار می‌شود. می‌جنگید، می‌میرید و دست آخر، این دشمن شماست که پیروز می‌شود.

جناب دکتر الاغ خر نژاد از نظریاتتان بی‌اندازه استفاده کردم. امیدوارم در شمارهٔ بعد، باز هم در خدمتتان باشیم.



اخبار خارجه

باشه برای بعدا!

به گزارش خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین، پس از حملهٔ آرامکو، ترامپ به ریاض قول داد که ان شاالله دفعهٔ بعد، به ایران حمله خواهد کرد.



البته ترامپ، این حمله را موکول به آن کرد که «سعودی‌ها بچه‌های خوبی باشند و مشق‌هاشون را خوب بنویسند و پدر و مادرشون رو هم اذیت نکنند.»

فرانسه و آلمان دیگه قسم خوردند به ریاض اسلحه ندهند

به گزارش خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین، صدر اعظم آلمان و رئیس‌جمهوری فرانسه، به سبب این که انفجار آرامکو، آن دو را به یادِ کودکانِ یمنی انداخته است، تصمیم گرفته‌اند پس از انجام قراردادهای میلیاردی فروش اسلحه به عربستان، تا اطلاع ثانوی از بستن قرارداد تسلیحاتی با ریاض خودداری کنند.

خبرنگار ما در این باره گزارش داد که در پی انفجار آرامکو و جاری شدن نفت خام روی زمین، به سبب شباهت نفت خام با خون قربانیان یمنی، حالِ خانم مرکل خراب شد و آشکارا دستانش دوباره به لرزش افتادند. ماکرون هم که به زنان پیر و کهنسال، سمپاتی خاصی دارد و حتی ممکن است عاشقشان بشود، با دیدن این وضعیت خانم مرکل، به او قول داد که دیگر هرگز با ریاض قرارداد تسلیحاتی نبندد.

خبرنگار ما، در پایان خاطرنشان کرد: «البته با تذکر خانم مرکل که هنوز دربارهٔ همیشگی بودن این تصمیمش، تصمیمی نگرفته است؛ وانگهی، برای همیشه که نمی‌شه، مکرون هم تصمیم گرفت که پس از پایان قراردادهای فعلی، تا اطلاع ثانوی از بستن قرارداد جدید خودداری کند. البته اطلاع ثانوی تا زمانی است که سعودی‌ها دوباره اسلحه بخواهند. فعلا که نخواستند.»



به تظاهرات جلیقه زردها نزدیک نشوید

سفارت عربستان در فرانسه به اتباع این کشور در پاریس هشدار داد که به مناطقی که اعتراضات در آن جریان دارد، نزدیک نشوند، وگرنه با ارهٔ شخص ولیعهد سر و کار خواهند داشت.



به گزارش خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین، به سبب نفرت ولیعهد از رنگ زرد، به شهروندان سعودی حاضر در فرانسه دستور داده شد، به تظاهرات جلیقه زردها نزدیک نشوند.

خبرنگار ما خاطرنشان کرد که «کسی دقیقا نمی‌داند چرا چنین تصمیمی گرفته شده است. اما عده‌ای که پشت پرده نشسته‌اند و قسمم دادند که اسمشان را نگویم، با چشمکی به من حالی کردند که رنگ زرد، جناب ولیعهد را یاد گندزدن‌هایش در سیاست کشور می‌اندازد. مثلا برادرهایش تاکنون چند بار، از جمله، سر بحران یمن و ماجرای خاشوقچی به او گفته‌اند: ریدی‌ها!»

کویت دیگه چرا؟!

به دنبالِ حملهٔ پهپادیِ یمنی‌ها به پالایشگاه‌های عربستان، کویت به ارتشش آماده‌باش داد

خبرنگار ما دراین باره از کارشناسی کویتی سئوال کرد: «آماده‌باش!؟ اون هم درجهٔ یک!؟»

او در پاسخ گفت: «اتفاقا خیلی هم لازم بود! در این منطقهٔ لعنتی، هر کی با هر کی دعوا داره، اولش به کویت حمله می‌کنه... صدام با ایران و بعدا با آمریکا، مشکل پیدا کرد، به ما حمله کرد. عربستان، با ایران مشکل پیدا کرد، می‌خواست به قطر حمله کنه. ما هم قبض روح شدیم، چون خیال می‌کردیم می‌خواد به ما حمله کنه. حالا هم یمنی‌ها، به آرامکو حمله کردن، ممکنه یهو سعودی‌ها قاطی کنن و به ما حمله کنن..!»

خبرنگار ما در پایان گفت: «آخی! بمیرم براتون، طفلکی ها!»

نتانیاهو برای رسیدن به نخست وزیری حاضر است با سید حسن نصرالله ائتلاف کند!

به گزارش خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین، در پی دشوار شدن شرایط بنیامین نتانیاهو در انتخاباتِ نخست وزیری اسرائیل، او این احتمال را رد نکرد که برای رسیدن به نخست وزیری، این بار با دشمن قدیمی خود، یعنی سید حسن نصرالله ائتلاف کند.

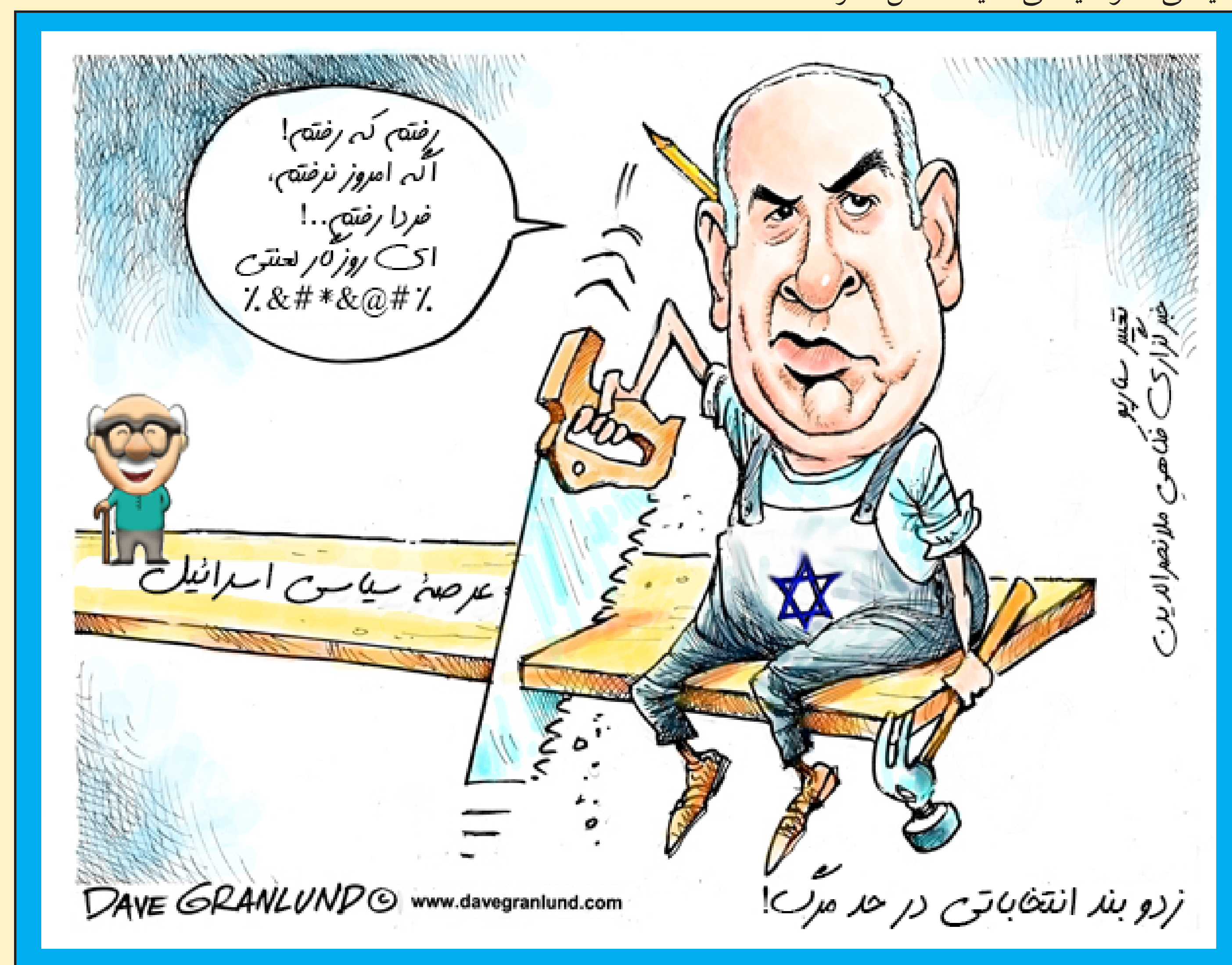
خبرنگار ما، در جریانِ مصاحبهٔ مطبوعاتی نخست وزیر اسرائیل، از او پرسید: «بی‌بی جان، ظاهرا این روزها شما به پایان کار خودت رسیدی، این طور نیست؟»

نتانیاهو مشهور به بی‌بی تاکید کرد: «امکان نداره! می‌فهمی؟ چنین امکانی اصلا وجود نداره!»

خبرنگار ما باز روی اعصابش رفت که « چطو امکان نداره! رقیبات زدند و بردند. این لیبرمن ننه مرده هم حاضره شخص سید حسن نصرالله نخست وزیر اسرائیل بشه، اما اجازه نده تو نخست وزیر بشی...»

نتانیاهو گفت: «خوب گوشهاتو باز کن! با همتونم! خوب گوشهاتونو باز کنین، اگه لازم بشه من با سید حسن نصرالله ائتلاف می‌کنم، اما عمرا بذارم نخست وزیری از دستم دربیاد...»

خبرنگار ما با مشاهدهٔ اشک‌های بی‌بی و چانهٔ لرزانش دیگه سئوال نکرد و با ما گزارش داد: «بابا، گناه داره، بی‌چاره!»



گفتگوی ماه

گفتگو با جان بولتون مشاور سابق امنیت ملی آمریکا

برای گفتگو با جان بولتون، مشکل زیادی نداشتیم. این روزها، او را در هر جای واشنگتن می‌توان یافت. نه محافظی و نه غیره و ذلک! او را در گوشه‌ای، نشسته بر جویی نزدیک رودخانهٔ پوتوماک دیدم که هر بار برگی را در آب می‌انداخت و بعد آهی جان سوز می‌کشید.

– صفا: سلام جانی، می‌تونم بشینم کنارت؟

-بولتون: بشین! مثلا خیال کردی محافظم خِرت را می‌چسبه؟ من الان یک پیرمرد تنها نشسته در گوشهٔ پارکم! اما اصلا حوصلهٔ خبرنگار جماعت را ندارم.

– صفا: قبلا که حوصلهٔ خبرنگارها را داشتی. هر بار ازت سئوال می‌کردیم، عینکت را درست می‌کردی و متلک می‌نداختی و رجز می‌خوندی...

بولتون آهی از ته سینه‌اش کشید و پاسخ داد:

-قبلا مشاور امنیت ملی ایالات متحده بودم. می‌فهمی!؟

-صفا: عجب، کی می‌ره این همه راه رو! اما راستش را به من بگو: برای منافع آمریکا چه کار کردی؟

-بولتون: من رئیس داشتم. می‌فهمی؟ رئیس من هم دونالد ترامپ بود... هر چی اون می‌گفت، من باید اجرا ...

-صفا: نه دیگه! رئیس تو بنیامین نتانیاهو بود. با همهٔ رفاقت بین ترامپ و نتانیاهو، این طور گشاد گشاد رفتن میان سیاست دو کشور، بلاخره کار دستش می‌داد. قبول کن!

-بولتون: چقذه تو ساده‌ای! ترامپ با نتانیاهو درگیر شد؟ بچه جان! هزینهٔ نتانیاهو برای بالاسری‌های زیاد شد. همین! خیال کردی ترامپ، واسه چی در مراسمِ گشایش سفارتخانهٔ آمریکا در بیت‌المقدس شرکت نکرد؟ چون می‌دونست اتفاق نظری دربارهٔ این کار نیست. خواست دل هر دو طرف را به دست بیاره..!

-صفا: خب! مرد حسابی تو که می‌دونستی اتفاق نظر نیست، چکاره بودی خودت را انداختی وسط؟



-بولتون: واسه این که من آدم این وری‌ها بودم، نه اون وری‌ها! اون وری‌ها منو اندازهٔ لنگهٔ کفششون قبول نداشتن! آخرش هم سر همین ماجرا اخراج شدم.

-صفا: یعنی چی؟

-بولتون: اون روی‌ها عادت داشتند از پشت پرده کارهاشون راانجام بدن. قرن‌ها کارشون همین بود. جریانی که نتانیاهو نوکرش بود، عقیده داشت دیگه پنهان‌کاری بسه! باید دنیا قدرت ما را بفهمه!

-صفا: سر چی انداختنت بیرون!؟

-بولتون: هیچی! نتانیاهو به من گیر داد که باید هر چی زودتر جنگ با ایران را راه بندازی... باور کن! باور کن! فقط ده دقیقه..! اگه فقط اون ده دقیقهٔ لعنتی می‌گذشت. با شلیک اولین موشک به ایران، دیگه جنگ می‌شد. به شرفم...!

-صفا: به شرف نداشته‌ات! پس به خاطر همین، فرداش بدو بدو رفتی اسرائیل...!

-بولتون: بی‌پدر بعد از اون همه خدمت! هر چی فوش بلد بود نثارم کرد. می‌گفت: حالا جواب بالاسری‌ها را چی بدم؟

-صفا: پس سر این انداختنت بیرون..!

-بولتون: از هر دو طرف! هم محافظه‌کارها که از دست ماجراجویی‌های بنیامین ناراحت بودن و هم ماجراجوها که منو بی‌عرضه می‌دونستن! به نظر تو من بی‌عرضه‌ام؟

-صفا: کم نه..! حالا می‌خوای چی‌کار کنی؟ برمی‌گردی خونه؟

-بولتون: کدوم خونه!؟ زنم راهم نمی‌ده..!

-صفا: می‌گه بی‌عرضه‌ای...آره!؟

-بولتون: دیگه خدا هم همین رو به من می‌گه! خانوم، هر بار سفر خارجی می‌رفت و با بزرگون نشست و برخاست می‌کرد. حالا باید بمونه آشپزخونه! به من می‌گه: اگه خیال کردی من حوصلهٔ تر و خشک کردن تو را دارم، اشتباه کردی. یا کار نون و آب دار دیگه‌ای جور کن یا... من هم کار دیگه‌ای جز ...

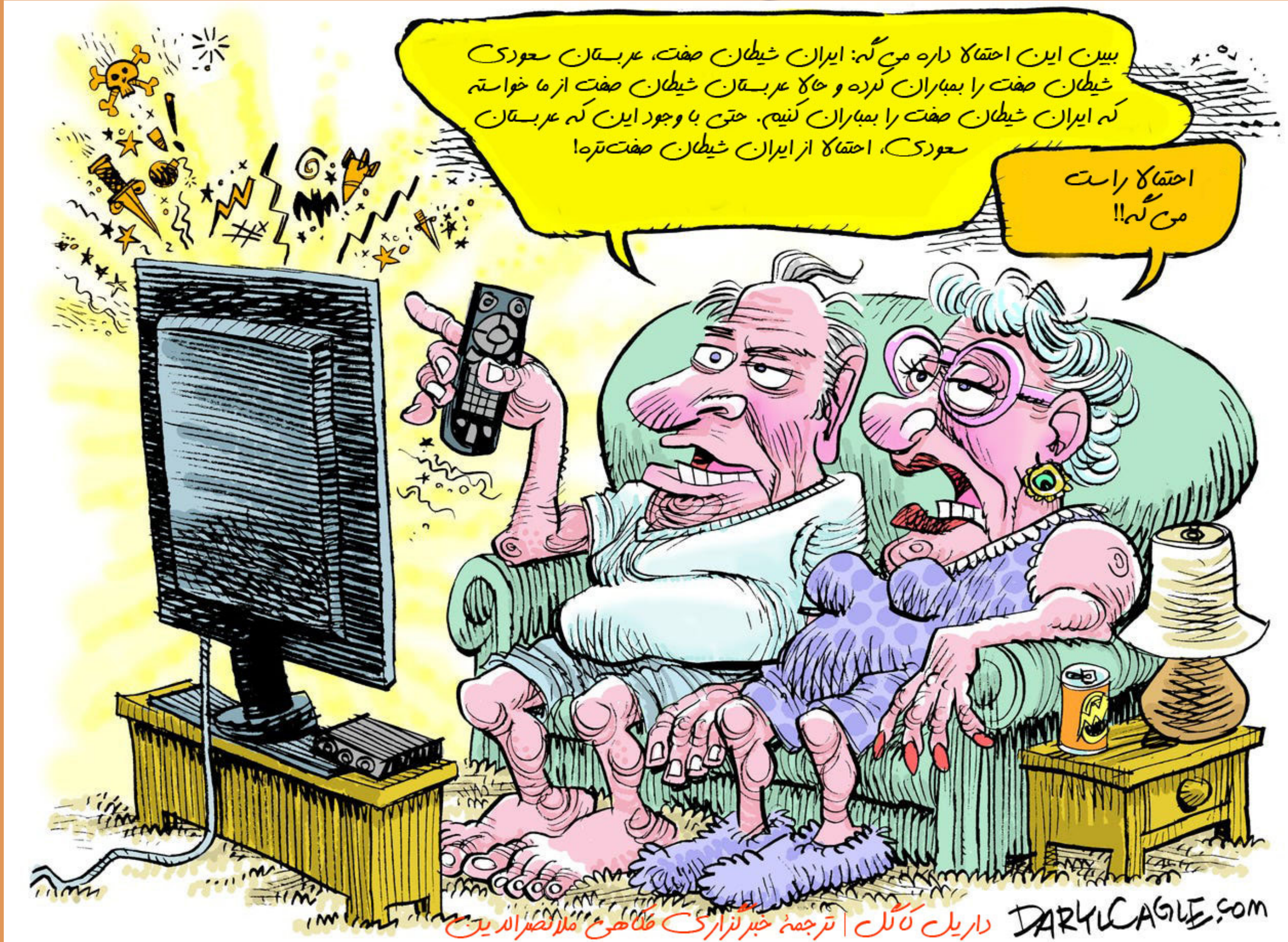
-صفا: تو که دستمال کش حرفه‌ای هستی... ایران رسیدم برات یه بسته دستمال یزدی می‌فرستم. شاید یک چیز دیگه پیدا کردی..! خوانندگان عزیز، یارو پشتش را کرد به من و رفت. بهترا! من هم حوصلهٔ اون دماغ گندشو ندارم که هی بالا می‌کشه...

فعلا تا ماه دیگه، خدا نگهدار!





کارتون های خارجی

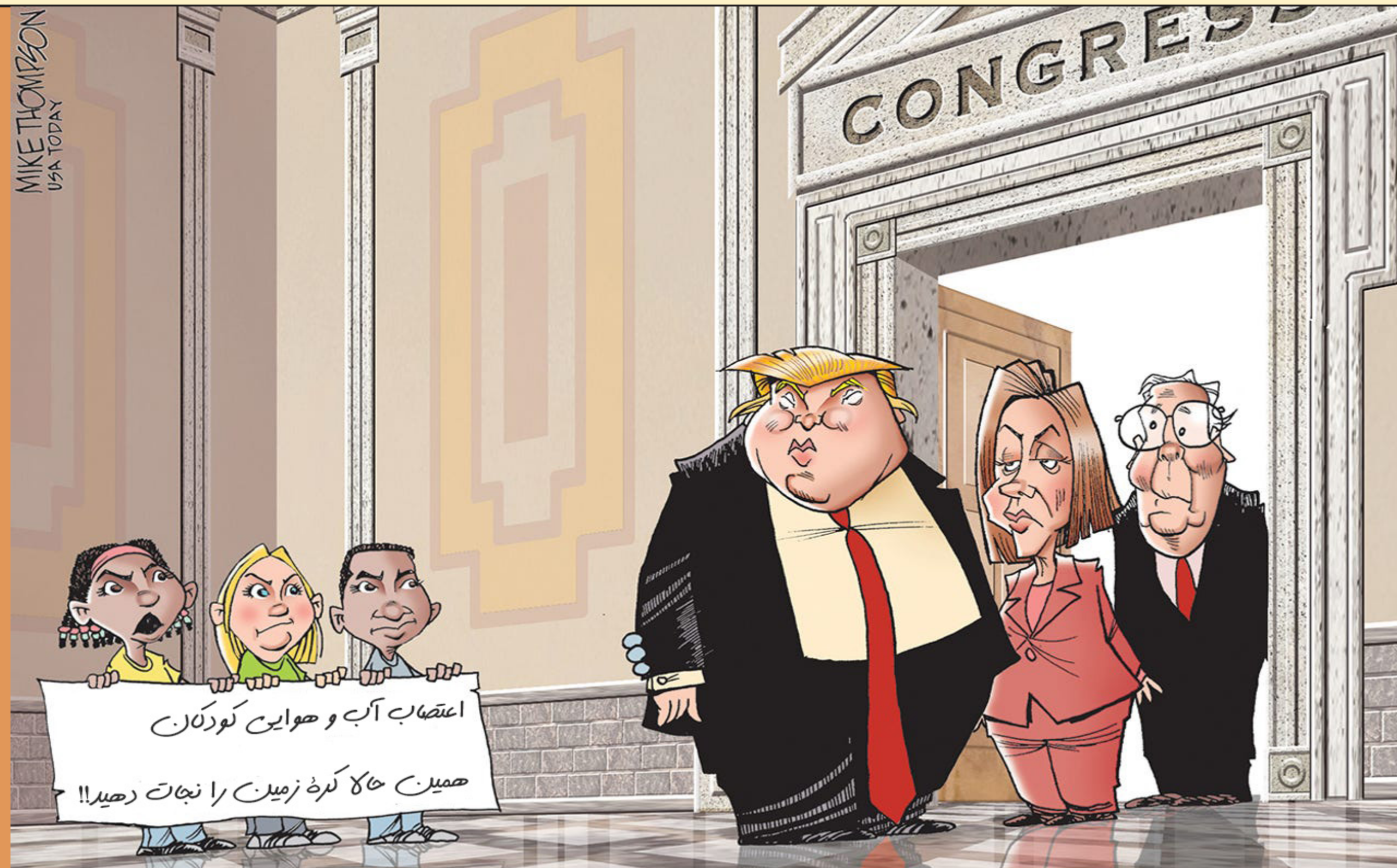


داریل کاگل | ترجمهٔ خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین

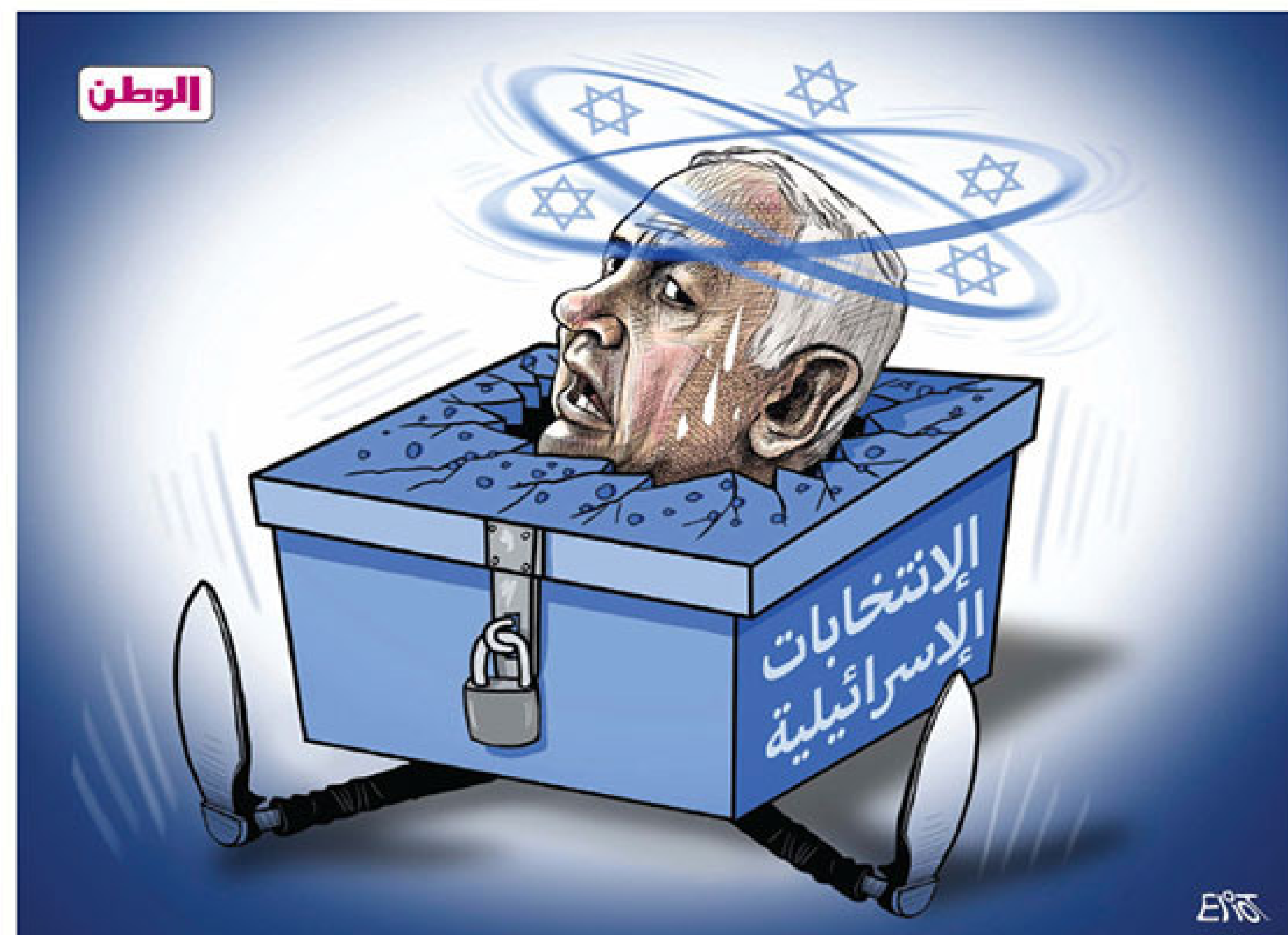


قیام ضد سیسی، رئیس جمهوری مصر | الوطن قطر

سعد المهندي saad@al-watan.com



رشد کن! | اثر کاگل | ترجمهٔ خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین



ایس آیبال | انتخابات اسرائیل | الوطن قطر

نامه‌های جنجالی

نامهٔ محمد بن سلمان برای دونالد ترامپ

درگذشتهٔ سبک زیبایی بود که برای بررسی مواضع واقعیِ شخصیت‌ها و سیاستمداران کشورها به نقل از آنان نامه‌ای می‌نوشتند و به جای مواضعِ اتوکشیدهٔ آن‌ها منتشر می‌کردند. گاهی مردم عادی باور می‌کردند که فلان سیاستمدار، چنین نامه‌ای نوشته است و علت اصلی این باور عموم آن بود که مفاد نامه، به مواضع شناخته شدهٔ او بیشتر از سخنان شیک و فریبنده‌اش شباهت داشت. نامهٔ چالی چاپلین به دخترش از جمله معروف‌ترین این نامه‌هاست که در اصل در تهران و به دست یک ایرانی مسلمان نوشته شده بود و سبب شد خیلی‌ها خیال کنند که چالی چاپلین مسلمان شده است.

من تا به حال ندیده‌ام که کسی این سبک را وارد طنز کرده باشد و اگر کسی باشد تعجبی نمی‌کنم، چون این سبک، زمینهٔ بسیار مناسبی برای طنز دارد. در این هفته، می‌خواهیم تصور کنیم که اگر محمد بن سلمان بخواهد برای ترامپ نامه بنویسد. چه خواهد نوشت.

عمو جان سلام

کاش می‌توانستم بگویم پدر جان، اما چه می‌توان کرد. برای اولین بار که ایوانکا را دیدم، نمی‌دانستم خیلی دیر شده است. نمی‌خواهم در این باره گله‌گذاری کنم که چرا ایوانکا را به این بچه خوشگل داده‌اید، چون با توجه به راحتی طلاق در کشور شما که گاهی آسان‌تر از پی پی کردن یک بچه است، امیدوارم روزی برسد که بتوانم به شما بگویم پدر!

پس از همین حالا صدایتان می‌کنم پدر!

آه پدر، چرا با این پسر خسته دلتان چنین کردید؟

اگر من وارد جنگ یمن شدم، خدا شاهد است به خاطر شما و ایوانکا بود. می‌خواستم ببینید که چه من چه دلاوری هستم. اگر می‌توانستم یمن را اشغال کنم، پادشاه شدن من «رو شاخش» بود. آن وقت، ایوانکا می‌توانست برود و خیلی شیک و مجلسی طلاق بگیرد و بشود ملکهٔ عربستان سعودی! می‌دانم دهن شما هم از تصور چنین اتفاقی آب می‌افتاد. چون آنزیم‌های دهنی و زیر دهنی شما، شما به پول و قدرت حساس است و من همهٔ ثروت عربستان را به پای شما و ایوانکا می‌ریختم.

آه پدر جان!

چطور برایتان مهم نبود که این نوعی سرمایه‌گذاری مشترک است. فقط حاضر شدید کلی اسلحه بریزید در دامن ما و ده برابر، پولش را بگیرید. خب، ما از کجا می‌دانیم این‌ها اصلا چه فایده‌ای دارد. کارشناسان ما، یک هفتهٔ تمام دنبال دکمهٔ روشن کردن یکی از این سلاح‌ها می‌گشتند. من واقعا نمی‌فهمم فاز شما آمریکایی‌ها چیست... دستگاه به آن بزرگی، دکمهٔ روشن و خاموش کردنش، اندازهٔ یک پنج فلوسی آن هم آن پایین است. اگر ما آن را ساخته بودیم، مطمئن باشید دکمه‌ای اندازهٔ یک هندوانهٔ بزرگ آن هم آن بالا می‌گذاشتیم و زیرش می‌نوشتیم از این جا روشن می‌شود و از همان جا دوباره خاموش!

آه پدر!

نمی‌خواهم وقت شما را با این سخنان فنی، نتیجهٔ تحقیقات عمیق کارشناسانمان تلف کنم، اما...



آه پدر!

بغض گلویم را گرفته است. باور نمی‌کنم مرا در برابر این ایرانی‌های ناجنس تنها گذاشته‌اید. مگر نمی‌دانید که این‌ها هزار و چهارصد سال پیش و در طول سالیان بعد از آن تاریخ، چه بزرگانی را از ما کشته‌اند؟ در کتاب‌های درسی ما در مقاطع مهد کودک، دبستان، دبیرستان، مقاطع دانشگاهی تا دکترا و فوق تخصصِ دانشگاه عبدالعزیز، تا آن جایی که در سطح بسیار پیچیده، فواید شاش شتر تدریس می‌شود؛ مکرارا و هزاران بار، برای محصلین، دربارهٔ شهادت مجاهدان ما به دست ایرانیان توضیح داده شده است. کاش یکی از آن‌ها را می‌خواندید. البته نگذارید ایوانکای عزیز من، آن را بخواند، چون می‌دانم تا صبح گریه خواهد کرد.

آه پدر جان!

پالایشگاه ما را زدن عن کردند... فکر نمی‌کنم به این زودی‌ها راه بیفتد. تازه گفتن که بقیه را هم خواهند زد. بعد شما پیام دادین که کلی اسلحه به ما فروختید و خودمان باید برویم از خودمان دفاع کنیم. آخر پدر، آن همه تسلیحات پیچیده و گران شما، حتی نتوانست از یک اسباب بازی قابل انفجار که بچه‌ها در حومهٔ ریاض با آن بازی می‌کنند، جلوگیری کند.

یمنی‌ها، اسلحهٔ ایرانی را می‌گیرند و به مخالفان ما در داخل عربستان می‌دهند. آن‌ها هم از وسط بیابان، آن را به سوی تاسیساتمان شلیک می‌کنند. به همین راحتی! ما حتی نمی‌توانیم آن‌ها را ببینیم. چند دستگاه دید در شب نصب کردیم. نصف شب دزدیدند و فردایش در بازارهای مدینه به یک دهم قیمت به حاجیان فروختند و ما فقط در گیت فرودگاه متوجه شدیم.

آه پدر جان!

اگر وضع همین طور ادامه پیدا کند، آرزوی من برآورده خواهد شد. البته کاملا برعکس! چون من خیلی دوست داشتم که ای کاش در دوران جدم عبدالعزیز زندگی کنم و در فتوحاتش شرکت داشته باشم. راستش با این گندی که زدم، فکر کنم همین اتفاق هم بیفتد... فقط با این فرق که در آن روزگار انگلیسی‌ها، از جدم حمایت می‌کردند و او به جان مخالفانش افتاد. حتی توپخانهٔ متحرک او، کلا دست انگلیسی‌ها و شکسپیر آمریکایی بود... اما این بار، شما پدر جانم، ما را تنها گذاشته‌اید. کاملا تنها!

پسر دل شکستهٔ شما

محمد بن سلمان بن عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن فیصل بن ترکی بن عبدالله بن محمد بن سعود بن محمد بن مقرن آل سعود



اخبار داخله

برایان هوک: جایزه برای کودکان ایرانی

در پی تلاش برایان هوک برای تطمیع ناخدای هندی نفتکش ایرانی، این مقام آمریکایی، جوایز و نیز تهدیداتی برای کودکان و نوجوانان ایرانی هم فرستاده است.

به گزارش خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین، این مقام وزارت امورخارجهٔ آمریکا، از کودکان و نوجوانان ایرانی خواست که دسته چک‌های پدرانشان را خط خطی کنند. یا در دیگ غذای مادرانشان آب بریزند یا گاز را خاموش و روشن کنند. وقتی پدرانشان در حال شنیدن «بیانات» هستند، کیسهٔ نایلونی را باد کرده و در گوش آن‌ها بترکانند. در صورت این که به نحوی بتوانند حرص پدران و مادران ایرانی آن‌ها را در بیاورند، از طرف وزارت امورخارجهٔ آمریکا، یک کارتن پر از آب نبات قیچی‌های خارجی برایشان پست خواهد شد.

این مقام آمریکایی، در پاسخ به این پرسش خبرنگار خبرگزاری ملانصرالدین که از لحاظ سیاسی این کودکان چه کارهایی می‌توانند بکنند، گفت: «این کودکان، اگر نزدیک منازل مقام‌های ایرانی، مثلا ظریف باشند یا نزدیک بیت رهبری و ریاست جمهوری، کنار این نهادها و خانه‌ها، گل کوچک بازی کنند و جیغ بزنند و مثلا فریاد بزنند: «مملی پاس بده!» در آن صورت رهبر یا رئیس‌جمهوری یا دیگر مقام‌ها، ظهرها نمی‌توانند بخوابند و ما کیف می‌کنیم.»

او در ادامه تاکید کرد: «اگر این کودکان بتوانند زنگ خانهٔ آن‌ها را بزنند و در بروند یا تماس بگیرند و در گوشی فوت کنند، ممکن است به جوایزی در حد سفر به دیزنی‌لند هم دریافت کنند که به قید قرعه به واجدین شرایط تعلق خواهد گرفت.»

او در پایان تهدید کرد: «در صورت بی‌توجهی کودکان و نوجوانان ایرانی به این درخواست وزارت امور خارجهٔ آمریکا، روند تحریم آن‌ها از اپلیکیشن‌های بازی در اندروید و ویندوز شدت خواهد گرفت و حتی ممکن است در معرض تحریم کلاش او کلان هم قرار بگیرند.»

سردرگمی ناشی از ماچ و بوسه در والیبال، باعث اعتراض ورزش دوستان شد

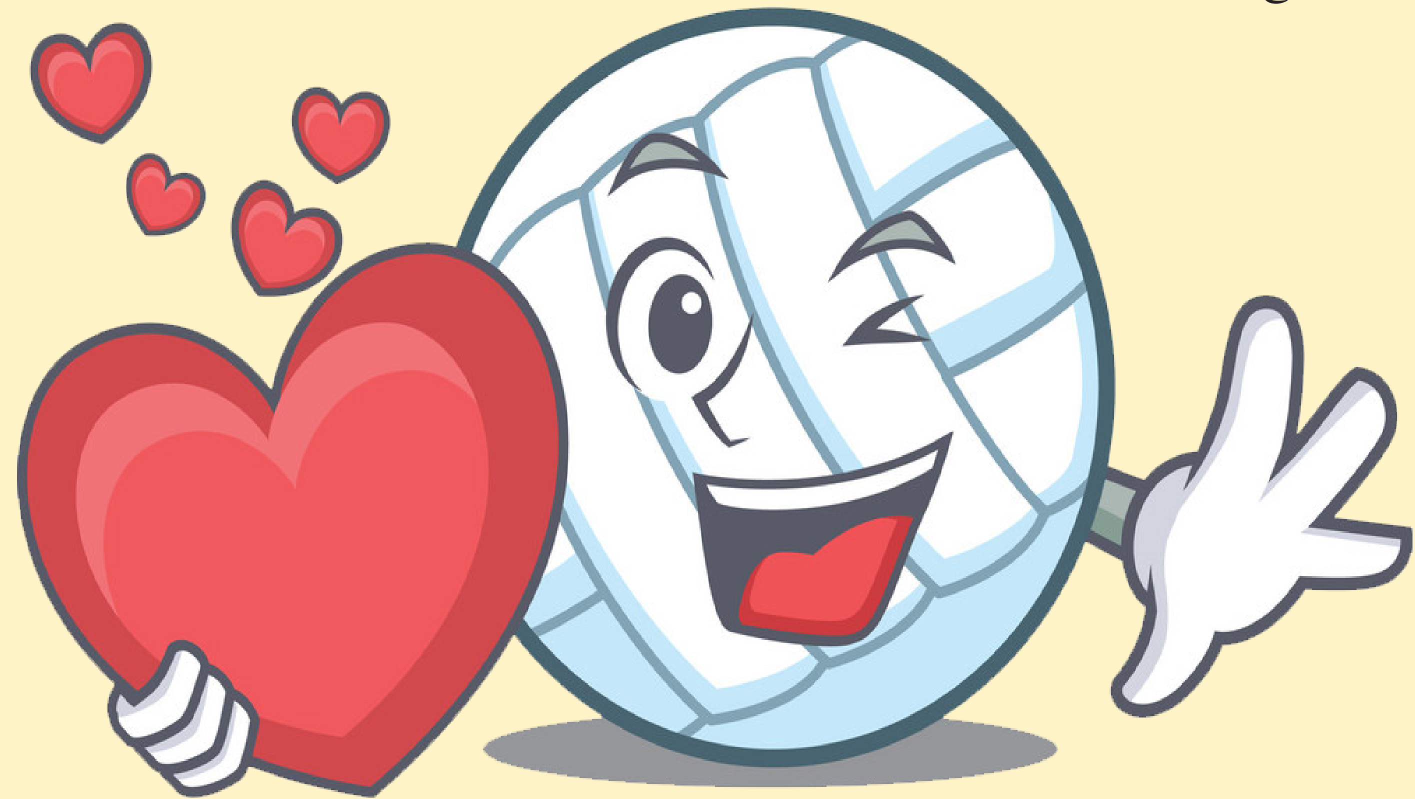
به گزارش خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین، عده‌ای از علاقمندان به ورزش والیبال در اعتراض به سردرگمی در این ورزش، دست جمعی، علاقهٔ خود را به این ورزش تغییر دادند و باز هوادار فوتبال شدند.

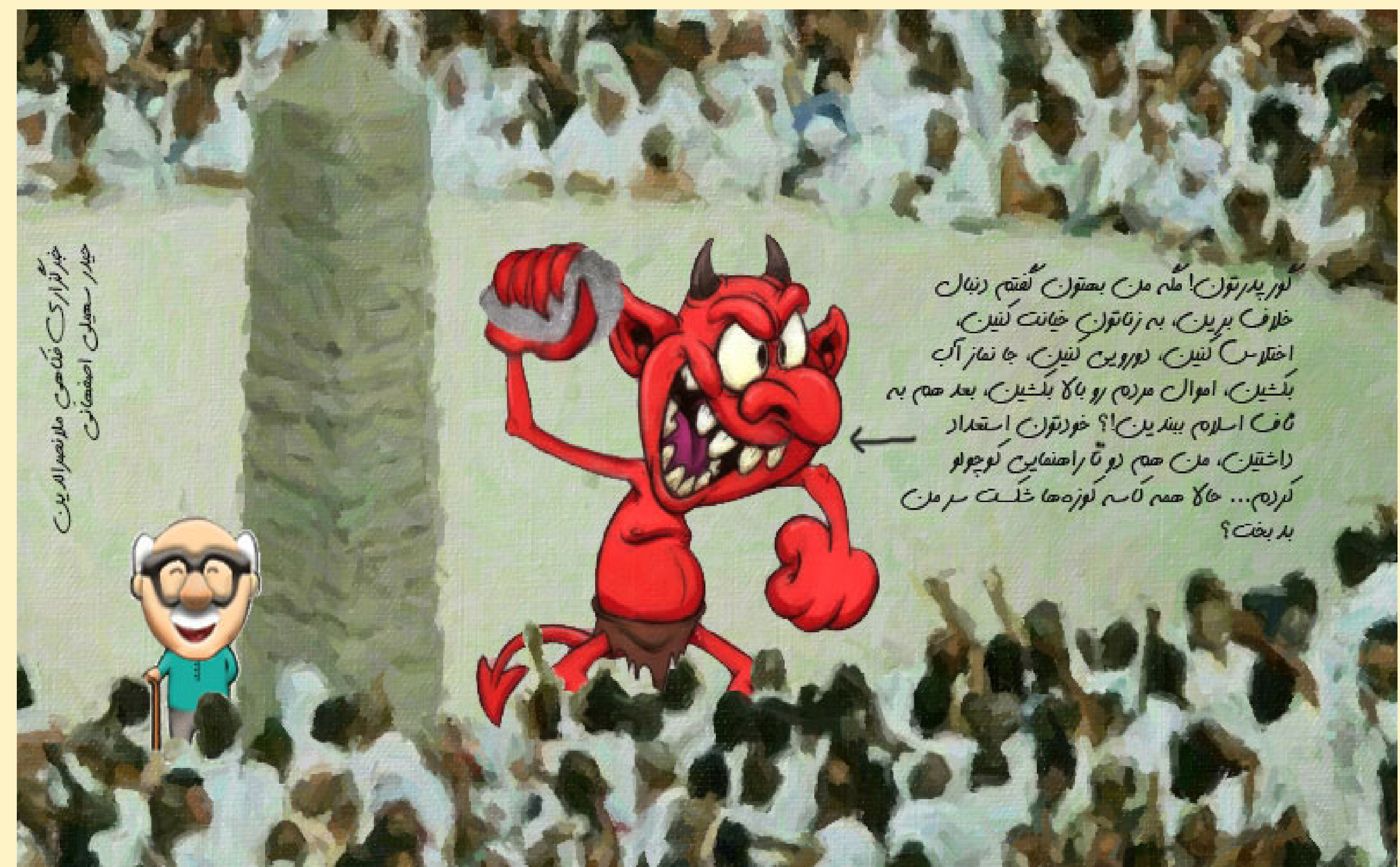
این تعداد از معترضین به خبرنگار ما اعلام کردند پس از هر امتیازی که به دست می‌آید. بازیکنان هر دو تیم، همدیگر را بغل کرده و ماچ می‌کنند و ما گیج می‌شویم که بلاخره کدام یک، امتیاز را به دست آوردند.

یکی از این معترضان گفت: « اصلا اندازهٔ یه نخود غیرت ندارند. امتیاز را از دست داده‌اند، اما باز همدیگه را بغل و ماچ می‌کنند. انگار نه انگار! وانگهی من تماشاچی بدبخت چی کار کنم؟ این‌ها که همدیگه را بغل می‌کنند، من خیال می‌کنم امتیاز به نفع ماست. بعد می‌فهمم اشتباه می‌کردم و خیط می‌شم. آخر بازی هم که هیچی، اگه باخته باشن هم لبخند می‌زنند با حریف روبوسی می‌کنند و می‌رن پی کارشون! نع! والیبال به درد نمی‌خوره!»

خبرنگار ما پرسید:«حالا رفتی طرفدار فوتبال شدی، بهتره؟ بیشتر خوشت می‌یاد؟»

یارو پاسخ داد: «خو بعله که بهتره! بازیکنان فوتبال غیرت دارن. تا گل می‌زنن، شلوغ می‌کنن، بندری می‌رقصن... چیزهاشون را می‌زنن به هم... یعنی دستاشون! اما اگه گل بخورن... انگار که خبر مردن ننه‌شون را شنیدن. ماتم می‌گیرن. عزا می‌گیرن! به این می‌گن غیرت! وسط کار هم سر توپ با هم دعوا می‌کنن، کتک می‌زنن. فوش می‌دن! فوتبال خیلی بهتره!»






فتومونتاژ خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین_ سهیل اصفهانی

خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین

MOLLANASRODDIN SATIRE NEWS AGANCY

واقعیت خنده‌دار است!

خبرهای سیاسی | خبرهای اقتصادی | مجلهٔ فکاهی ملانصرالدین | کارتون و کاریکاتور | خبرهای هرکی هرکی | چیز میز ادبی | دیدگاه

سفر به مسکو | دربارهٔ سفر انتخاباتی نتانیاهو به روسیه

سفر به مسکو | دربارهٔ سفر انتخاباتی نتانیاهو به روسیه

۲۴ شهریور ۱۳۹۸

اخراج جان بولتون

۲۰ شهریور ۱۳۹۸

آمریکا و طالبان در آستانهٔ دستیابی به توافق نهایی در مذاکرات دوحه | طالبان مسئولیت انفجار شدید کابل را برعهده گرفت

۱۴ شهریور ۱۳۹۸

کارتون سرانجام جنایت

۱۳ شهریور ۱۳۹۸

خبرهای سیاسی

برایان هوک: جایزه برای کودکان ایرانی

۱۴ شهریور ۱۳۹۸ خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین

در پی تلاش برایان هوک برای تطمیع نافذای هندی نفتکش ایرانی، این مقام آمریکایی، جوایز و نیز تهدیداتی برای کودکان

گزارش روز | بکس بادِ غیر ارادی به سوی عدن

۲۰ مرداد ۱۳۹۸

علت اصلی فراخوان نیروهای اماراتی از یمن اعلام شد

۰۱ مرداد ۱۳۹۸

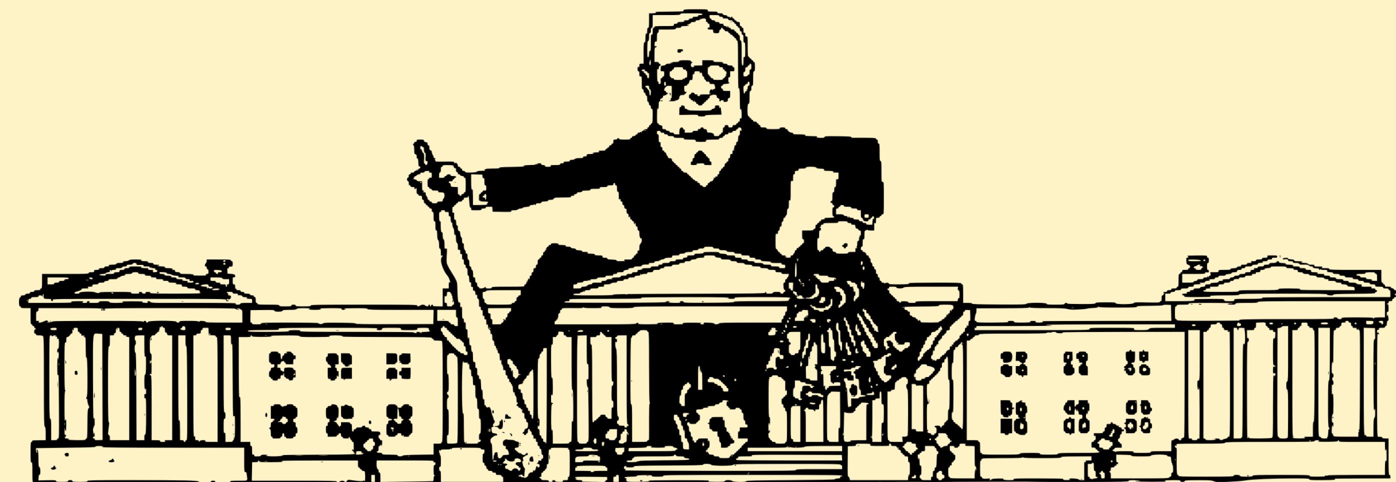
ظریف: راه حل خروج آبرومندانه آمریکا از شرایط فعلی وجود دارد

۳۱ تیر ۱۳۹۸

شمارهٔ اخیر مجله

مجلهٔ فکاهی ملانصرالدین

نشانی خبرگزاری ما روی اینترنت: www.mollanasroddin-magazine.ir



ته مقاله

دو کلوم حرف جیز!

هر کی از راه می‌رسه، می‌گه: «احمدآقا، قاطی پاتی نکن! احمد آقا خودشو کنترل کن!»

قاطی نکنم؟ کنترل کنم؟ آخه چطوری!؟

همین پس پری روز، رفتم یخته با دوچرخه، همین دور و برا پا بزنم، یه کم دلم وا شه!

رسیدم دمِ خیابون، خط کشی عابر پیاده... درست روی عرض خط کشی، یارو ماشین سمندشو پارک کرده... یعنی عبور ممنوع!

شانسم گفت، یارو همون موقع رسید. زنش هم نشسته جلو با چه افاده‌ای... یارو هم از این هندزفریهای موبایل تو گوشش چپونده، عین خیالش نیست که من با چرخم اون جا واستادم و راه هم بسته! با یکی داشت حرف می‌زد... بشش می‌گفت: «بله بله! دوشنبه ان شالله جلسه می‌زاریم. موکول به دوشنبه کنیم.» من هم واستاده بودم تا عمق خریت را ببینم. ماشالله هم واقعا این کاره بود..! عمق داشت این هوا..!

همون موقع! یه ماشین ال نود از راه رسید، چند تا خانوم از این جینگل‌ها نشسته بودن تو ماشین، درست عکس لباس‌های یارو و زنش که تیپ مذهبی زده بودن!

به یارو گفتن: «ببخشین دارین می‌رین!؟»

خر دو طبقه دیدین؟ همون! فقط هر طبقه به یک شکل..!

صدامو بلند کردم، گفتم: «این جا محل آمد و شد مردمه، برین جای دیگه پارک کنین!»

دختر خانوم که سطح شعورش در حد اینستاگرام مونده بود، فقط گفت: «عه!!!»

من هم تندی جواب دادم: «مشکل شما نیست... این‌ها نتایج اصلاحات ارضیه بی حساب و کتابه!»

خوش داشتم یارو سمندیه بشنوه... شنید و پرید تو ماشین و رفت.

راستش بد نبود... این دفعه قاطی نکردم، چهار تا کلفت و گنده بار دو تا خر نامتجانس کردم.

درد ما مردم می‌دونین چیه؟ به جای این که شعورمون را زیاد کنیم. هی تم عوض می‌کنیم. به جای این که خریت را کنار بذاریم، هی پالون عوض می‌کنیم (حالا این دکتر خرنژاد به ما گیر نده... این هم جواب متلکهاش به نوع بشر!)

تو پالونت دینی باشه یا غربی باشه، چه توفیری واسه مغزت داره؟

فهمت بره بالا!

عزت زیاد! تا بعد...

احمد آقای قاطی پاتی

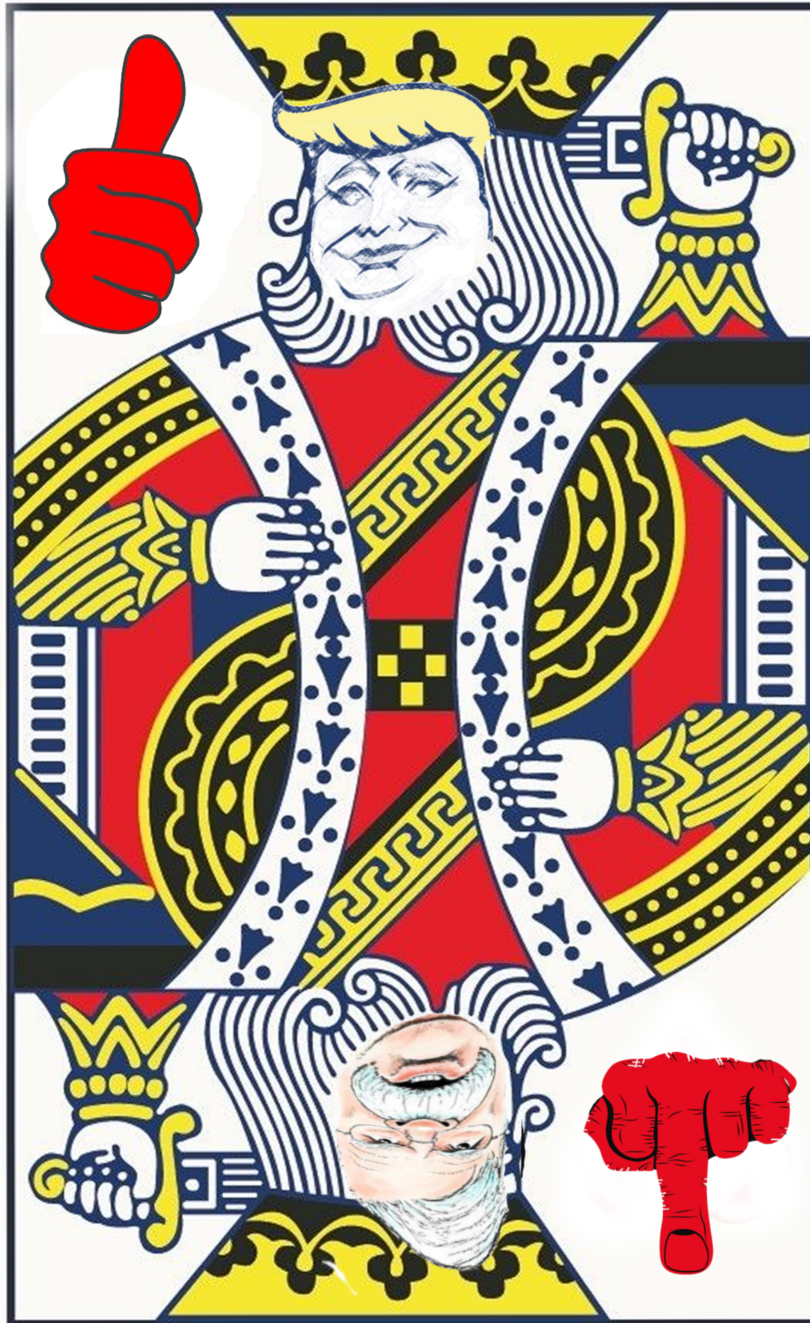




MOLLANASRODDIN SATIRE MAGAZINE

NO:12

T



B